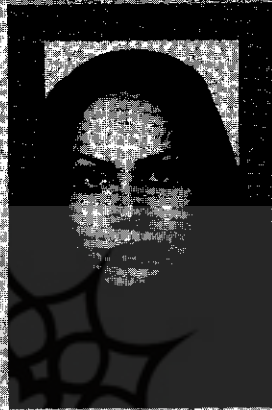


خاطره، شیرین تر از زندگینامه داستانی

گفتگوی آنگس آبیار
شمس خسروی



وقتی می خواهید درباره زندگی شخصی تحقیق کنید، همه اطلاعات به راحتی به دست نمی آیند. در این طور مواقع چه می کنید؟

وقتی راجع به «رابعه عدویه» تحقیق می کردم دچار تنگنا شدم. اطلاعات، راجع به این شخصیت بسیار محدود است. در تذکرها چند خطی راجع به او نوشته شده. طی مطالعاتی که داشتیم متوجه شدیم اسیم چند رابعه در تاریخ ثبت شده که بعضی شاعر و بعضی عارف بوده اند. «رابعه عدویه» هم یک عارفه بصری بوده که اصالت ایرانی داشته است.

اسناد تاریخی از او پیدا نکردم. چند بار معرفی شخصیت او را در حد شخصیت‌های اسطوره‌ای و افسانه‌ای در کتابهای تاریخی پیدا کردم. راجع به کرامات و شأن او جملاتی می دیدم. به دلیل اینکه می خواستم کار را برای نوجوانان بنویسم، پرداختن به این شخصیت در حجم یکصد و بیست صفحه بسیار مشکل بود. اطلاعات اندک را می شد به راحتی در این حجم گنجاند.

ناچار شدم از تخیل استفاده کنم. البته در زندگینامه می شود تخیل هم به کار برد ولی در حدی که به استناد اثر آسیب نرود. بخشهایی از زندگینی رابعه را که در کتب مختلف روایت شده بوده بسط و گسترش دادم و هر بخش را به صورت بسازل، کنار بخش دیگر گذاشتم و به نوعی اینها را به هم متصل کردم. در پایان کار، همان مطالبی که از رابعه خوانده بودم در کلیت اثر دیده می شد؛ به شکل کامل تر.

در مورد کوه روی نشانه‌های فرخنده هم همین طور بود. برای تحقیق اولیه، سفری به ارومیه و سفری به کردستان داشتیم. دو سال از زندگی شخصیت کتاب به طور کامل از خاطر افراد حذف شده بود.

کمی نبود که از آن دو سال که شهید علیزاده در حزب بوده،

از سال ۱۳۷۶ به طور جدی داستان نویسی را پی گرفت. خودش می گوید: «جلسات نقد سه‌شنبه‌های حوزه هنری در بارور شدن استعدادم نقش زیادی داشت.»

مدتی از شروع کارش نگذشته بود که داستان کودکانه «دو خط» را در نشر روزگار به چاپ رساند. «قصه زنی که همه‌اش یاسهای فلسفی داشت» مجموعه داستانهای کوتاه اوست که مدتی بعد به چاپ رسید. ولی اندکی بعد، زندگینامه «رابعه ادویه» عارفه قرن دوم هجری را با عنوان «عروس آسمان» به چاپ سپرد. «داستان دو پنج» او که بافتی فلسفی و زبانی کودکانه دارد، مخاطبین بسیاری پیدا کرد.

نگس آبیار هم اکنون در انتشارات سروش، شباویز، منادی تربیت و مدرسه داستانهای کودکانه‌ای با تم فلسفی زیر چاپ دارد که عناوین آنها «برای شبنم چه اتفاقی افتاد»، «مجسمه نمکی»، «روزی روزگاری» و «ماجرای کلاهخود» است.

آخرین زندگینامه داستانی که او کار کرده «کوه روی شانه‌های درخت» داستان زندگی شهید علیزاده ساعتلو است که سال گذشته به طور مشترک با «پل معلق» محمدرضا یایرامی، رتبه اول داستان دفاع مقدس را کسب کرد. با وی در زمینه همین اثر و به طور کلی ژانر زندگینامه داستانی گفت‌وگویی داشتیم که در ادامه می خوانید:

اطلاعاتی به ما بدهد. این دو سال، در یک حلقه مفقود مانده بود. هیچ کس از خانواده، دوستان و حتی آقای اسدالهی که از دوستان سپاهی شهید عزیزان بود، از دو سال حضور وی در کردستان خبر نداشت. فقط می‌دانستیم که دو سال نفوذی بوده است. در سپاه هم می‌دانستند و اصولاً از طرف خود سپاه مأموریت داشته که در کردستان و در مقر حزب باشد. اما از کیفیت حضورش و اینکه چه در این مدت رخ داده و یا چه کسی حشر و نشر داشته، خبر نداشتند. آن دو سال را از نگاه خودم نوشتم و پرورش دادم. سعی کردم طوری این کار را بکنم که به واقعیت زندگی شهید و اسناد آن ضربه‌ای وارد نشود.

کار روی فضاهای اقلیمی ناآشنا و باورپذیر جلوه دادن این فضاها بسیار دشوار است. برای حس گرفتن و القاء حس صحیح به مخاطب چه می‌کردید؟

یک هفته سفر به کردستان، موقعیتی برایم فراهم آورد تا با فضاهای بومی، آب و هوا، روحیات اشخاص، ویژگیهای فولکلوریک منطقه، تکه کلامها، زبان و لهجه افراد آشنا شوم. در آن مدت، همه وجودم چشم و گوش بود که هر چه را می‌بینم و می‌شنوم در خاطر ثبت کنم تا موقع نوشتن به کمکم بیاید. از آن چه می‌دیدم یادداشت برمی‌داشتیم تا چیزی از یادم نرود. کتابهایی را در زمینه فضا و اقلیم خاص کردستان و شهرهایی که در زندگینامه نام برده شده‌اند، می‌خواندم. این مطالعات در زمینه جغرافیا و آداب و رسوم موقع تکمیل اثر به من کمک زیادی می‌کرد. رمان دیگری را برای نشر شاهد کار کردم به اسم «چشم سوم»، که فضای این کار هم در کردستان می‌گذرد. مربوط می‌شود به علمیات والفجر مقدماتی و سالهای اسارت یک شخصیت. برای آن کار هم کتابهای زیادی خواندم. یک سفر به بیجار داشتیم. جغرافیا، رسم و رسوم و رفتار مردم را بررسی کردم تا بتوانم ارتباط برقرار کنم و حس مورد نظر را منتقل کنم.

در متن، بعضی از پاراگرافها سیاه شده‌اند و با فونت درشت حروفچینی شده‌اند. علت این کار چیست؟

حروفی که با فونت درشت و سیاه چاپ شده، زمان حال است. وقتی به گذشته برمی‌گردیم، فونت ریز می‌شود. برای اینکه خواننده غیر حرفه‌ای دچار سردرگمی نشود و تغییرات زمانی را با این تغییر شکل تایپ حروف به شکل یکسان دریافت کند، از این تمهید استفاده کردم. اتفاقاً تمایل داشتیم کار خیلی سسته و رفته نباشد و حالت سیال ذهنی پیدا کند. ولی از آنجا که می‌دانستیم خوانندگان عام، این نوع بازبهای فرمی را درک نمی‌کنند و بعضاً دچار ابهام می‌شوند، برای راحت هضم شدن کار، از این تمهید استفاده کردم.

زندگینامه شهدا را طیف وسیعی از خواننده‌ها مطالعه می‌کنند و همین عامل باعث شد که به فکر چاره‌ای برای تغییرات زمانی از حال به گذشته و برعکس آن باشم.

اگر دقت کرده باشید قسمتهایی که نادر در حال جنگیدن تا شهادت است، خیلی منظم به گذشته برمی‌گردد. از کودکی، دوران

مبارزات قبل از انقلاب، بعد از انقلاب، جنگ نقده، جنگ سرو و اتفاقات نفوذی بودن او تا زمان شهادت، پی‌درپی رخ می‌دهد و روایت می‌شود.

زبان و نثر این اثر در بعضی موارد دچار چالش شده و البته از نثر ساده و روان برای روایت وقایع استفاده نشده است. چرا؟

روی زبان کار، خیلی وقت گذاشتیم. شاید برای بعضی از جمله‌ها دو ساعت وقت گذاشتیم تا واژه‌ای پیدا کنیم که در جمله، خوش بنشیند. روی نثر و زبان خیلی کار کردم. می‌خواستیم نثر تا حدی آهنگین باشد. از واژه‌های فولکلوریک و محلی منطقه کردستان و یا اگر در ارومیه بوده از واژه‌های آن منطقه استفاده کنیم تا اقلیمی بودن اثر، جلوه واقعی داشته باشد. در شخصیت‌پردازی و القاء جغرافیا مؤلفه زبان و نثر اهمیت بسیاری دارد.

در مطالعات و مصاحبه‌هایی که در این زمینه انجام دادم، متوجه شدم که زبان و لهجه و گویش محلی هر شهر کاملاً متفاوت با شهر دیگر است. برای آنکه این نکته را منتقل کنم، چاره‌ای جز استفاده از واژه‌های محلی نداشتیم. اشتباهم این بود که کلمات را در پی‌نوشت به زبان فارسی سلیس معنی نکردم.

این کار، عمدی بود یا از روی فراموشکاری برای واژه‌های نامأنوس و مبهم، معادل فارسی نیابورده‌اید؟

این کار عمدی بود. فکر می‌کردم افراد از روی کلیت جمله متوجه منظور خواهند شد و به قرینه متوجه اصل مطلب می‌شوند. در جایی از «تبکه» نام برده شده که به معنای دام است. جمله بدین شکل آمده: «تبکه را گذاشته بودند که پرند را در دام ببندازند.» در این جمله می‌شود فهمید که تبکه دام یا تله است.

در جایی نوشتیم: «کاه و یونجه‌ها را از تلیس خارج می‌کرد.» تلیس، کیسه‌ای است که در آن کاه و یونجه می‌ریزند و به نظرم می‌رسید که می‌توان از کلیت جمله، معنای واژه‌های غریب و ناآشنا را هم فهمید.

از چقه‌خانه اسم برده شده، «پیرمردها با چپق جلوی در چقه‌خانه نشسته‌اند.» که در این جمله منظور قهوه‌خانه است ولی بسیاری از افراد می‌گفتند این واژه‌ها باید در پی‌نوشت معنی شوند. تنبید و مجال شد و بسیاری از کلمات در متن آمده که همین اشکال به آن وارد است و قطعاً در چاپ دوم باید این نقایص رفع شود.

شروع کار، بسیار حادثه‌ای و جذاب است و از ابتدا مخاطب را با تعلیق و کشمکش روبه‌رو می‌کند. چه شد که به نظر تان آمد از وسط یک علمیات و زد و خورد سپاه با حزب کومله شروع کنید؟

وقتی به طرح کار فکر می‌کردم، به نظرم می‌رسید که نباید مثل دیگر زندگینامه‌های داستانی که بعضاً در مورد اشخاص و مفاخر فرهنگی، سیاسی، علمی، ادبی و ... می‌نویسند، باشد. اغلب می‌آیند از نوزادی شخص یا حتی قبل از تولد او را در نظر می‌گیرند و به شکل سلسله مراتب، وقایعی را می‌نویسند. این کار به نظر من جذابیت و یا اوج و فرود خاصی را که باید، ندارد. کار را از

آخر شروع کردم. شخصیت در یک عملیات به خواننده معرفی و بعد همه اتفاقات زندگی او، مرور می‌شود. شروع کار اگر قوی و پرکشش باشد، مخاطب به عشق این که بعد چه می‌شود، مطالعه را ادامه می‌دهد. همین انگیزه باعث می‌شود که فصلها وقایع را از نظر بگذرانم و حادثه‌ای‌ترین را انتخاب کنم.

کار را در چه مدت تمام کردید؟

کل کار را از مرحله تحقیق تا نگارش و بازنویسی حدود هشت ماه طول کشید.

اگر بخواهید کار را مجدداً بنویسید، چه مواردی را حذف و یا چه مواردی را به آن اضافه خواهید کرد؟

گاهی حیفم می‌آید از اینکه چرا زنی در اثر به طور پرننگ، نقش ندارد. مادر بهزاد دربندی و مادر شهید عزیزاده را داریم. ولی زنی که در زندگی شهید تأثیر داشته باشد و به کار حس عاطفی بدهد، در اثر وجود ندارد. خیلی سعی کردم مورد عاطفی در زندگی شهید پیدا کنم. با خیلها صحبت کردم و همه متفق القول بودند که آن زمان کسی که وارد سپاه می‌شد و یا در تشکیلاتی فعالیت می‌کرد به قدری آرمانی بود که این فکرها به سرش راه پیدا نمی‌کرد. این افراد به خانواده یا ازدواج فکر نمی‌کردند و اگر هم ازدواج می‌کردند آن هم آرمانی بوده است.

امروز که به کار فکر می‌کنم می‌بینم دو سال از زندگی درون سازمانی شهید عزیزاده را که در حزب نفوذی بوده از تخیل خودم استخراج کردم. می‌توانستم برای تعلیق و جذابیت کار، کسی را هم در زندگی او وارد کنم.

به عقیده شما عمده‌ترین مشکل زندگینامه‌های داستانی چیست؟

در مورد شهید، دست نویسنده بسته است. محدودیت دارد و نمی‌توان آن گونه که می‌خواهد از تخیل خود استفاده و مطالبی را برای جذاب شدن اثر، اضافه کند. اصولاً در زندگینامه باید وقایع مطرح شوند. نمی‌شود جولان داد و تمهیدات لازم را به کار اضافه کرد. استنادی بودن اثر و پایبندی به واقعیتها و وقادار ماندن به آنچه اتفاق افتاده باعث می‌شود که نویسنده نتواند به کار، چاشنی اضافه کند و به همین دلیل اگر دقت نکند یا در طرح وقایع و نوع بیان آنها مهارت نداشته باشد، جذابیت آن از بین برود و کار خطی و روایی محض از آب در بیاید.

نوشتن زندگینامه سخت‌تر از کار خلاقه‌ای است که همه مایه‌ها و وقایع آن از ذهن فرد استخراج شده باشد.

«ذهن زیبا» را در هالیوود ساخته‌اند. این فیلم وقایع زندگی یک پروفیسور ریاضی را نشان می‌دهد. از زاویه‌ای به بیمار اسکیزوفرنی او می‌پردازد که واقعا شخصیت پیچیده پروفیسور را به تصویر می‌کشد. من فکر می‌کنم ما هم باید نکاتی را که در زندگی شهید یا یک شخصیت تاریخی، برجستگی دارد، گزینش کنیم. به آن بپردازیم و از آن زاویه و منظر، کل شخصیت فرد را به خواننده معرفی کنیم. اگر بخواهیم از «ب» بسم الله تا ریزترین جزئیات زندگی فرد را بیان کنیم، کار ممکن است حجیم بشود ولی بار

معنوی یا فرهنگی نخواهد داشت.

نیاز به دقت و ظرافت هست تا این مایه‌ها و مصالح و خاطرات را گزینش کنیم و به شکل گلچین شده بخشهایی را که خوانندی‌تر هستند برداریم و پردازش کنیم و به چاپ برسانیم. این کار، زندگینامه‌های داستانی را از وضعیت فعلی خارج می‌کند و به یک سطح علمی و تکنیکی تری می‌رساند. نویسنده‌ها معمولاً کار سفارشی می‌گیرند. در مورد زندگینامه‌ها، کار دلی و خلاقه انجام می‌دهند. به همین دلیل هم کار در همان حد تمام می‌شود.

این نقص به نظر شما متوجه مراکز فرهنگی می‌شود یا به کار نویسندگان می‌گردد؟

متأسفانه یکی از اشکالات نهادها و مراکز فرهنگی به ویژه نهادهایی که برای دفاع مقدس کار می‌کنند، این است که کمی کار می‌کنند. با تعداد بالای کتب چاپ شده در یک سال می‌خواهند بیان کاری بدهند. بر اساس آمار بالایی که دارند، وجهه مدیریتی خود را به رخ بکشند. در حالی که اگر سنجشها کیفی شود و به جای آمار بالا، کار کیفی از مدیران بخواهند، به این نتیجه خواهند رسید که هیچ کاری از پیش نبرده‌اند.

کافی است که سرمایه قابل توجهی را صرف پرداختن به چند کتاب کنند. نویسندگان شاخص را دعوت کنند و از آنها کار بخواهند. این کار بازدهی بالایی دارد و مطمئن هستم کتابهایی که با این روش منتشر می‌شوند، ماندگار خواهند شد. نویسنده‌ای تألیف زندگی یک شهید را به عهده می‌گیرد و بعد از مدتی کار را تحویل می‌دهد. نظارت سخت‌گیرانه هم وجود ندارد. کار چاپ می‌شود. اما چقدر خواندنی است؟ حتی ممکن است نویسنده نو قلمی نوشتن زندگینامه را به عهده بگیرد. ولی دقیق و قوی کار کند. در واقع فیلتر نظارتی باید وجود داشته باشد. تشخیص بدهد که این کار را باید دست چه کسی سپرد. کار اگر به دست کاردان سپرده شود، نتیجه و ثمر آن هم خوب خواهد بود. در تألیف و یا ساخت مجموعه زندگی ائمه هم این قبیل ضعفها وجود دارد. مثلاً یک مجموعه تلویزیونی، مثل امام علی (ع)، ساخته می‌شود که همه اقشار، از معتقد و غیر معتقد را پای صفحه تلویزیون می‌نشانند. سریالهای ضعیف هم ساخته می‌شوند که نه تنها جاذبه‌ای ندارند بلکه شأنیت و شخصیت افراد را هم زیر سؤال می‌برند. متأسفانه بودجه بیت‌المال هم به هدر می‌رود. نه کشش ایجاد می‌کند و نه جنبه هنری دارد. اگر مدیران فرهنگی فقط به افزایش تعداد عناوین فکر نکنند و ابعاد هنری کار را مد نظر قرار بدهند، نقایصی از این دست؛ خود به خود رفع می‌شود.

سرمایه خوبی به افراد توانا بدهند و مطمئن باشند که کاری پر مخاطب با برگشت اقتصادی عالی تولید می‌کند. و اثرش دهها سال ماندگار می‌شود. چنان که در کشورهای خارجی این کار را می‌کنند. اگر درباره حضرت مسیح فیلمی می‌سازند روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند و میلیونها دلار سود می‌برند.

پیشوایان دینی ما و شخصیتها و سرداران دفاع مقدس که ایثار و فداکاری کردند، اهمیت و ارزش بسیاری برای ما دارند و

سرمایه‌گذاری کلان و مطمئن روی این افراد می‌تواند از جهات مختلف، معنوی و مادی، به غنی شدن فرهنگ ما کمک کند. باید بهایی را بپردازیم تا کار ارزشی به دست بیاوریم.

شما در «کوه روی شانه‌های درخت» با اطلاعات محدود، حجم قابل توجهی داستان نوشته‌اید. فکر می‌کنید محدوده پایبند بودن به حقایق چه قدر اهمیت دارد و زندگی‌نامه‌نویس تا چه حد باید به اصل وقایع وفادار بماند؟

در این رابطه با دو پرداخت هنری می‌شود زندگی شخصیت را نوشت. زمانی یک اثر سفارشی می‌نویسم که باید کاملاً پایبند به حقایق باشیم. گاهی نگاه شخصی در نوشته حاکم می‌شود با برداشت شخصی خود به زندگی فرد می‌پردازد. معمولاً کارهای خوب زندگی‌نامه در جهان به شیوه نگاه شخصی پرداخته شده است. یعنی نویسنده یا فیلمساز با نگاه خود و آنچه که از شخص درک کرده، به اثر می‌پردازد. در کارهای قرار دادی، اطلاعاتی به نویسنده داده می‌شود که زندگی‌نامه بنویسد. این اطلاعات باید به گونه‌ای کنار هم چیده شوند که به واقعیت زندگی فرد لطمه‌ای نزنند. مثلاً من برای نوشتن از دو سالی که شهید عزیزاده نفوذی بوده، از تخیل استفاده کردم ولی نمی‌توانستم حوادثی را بیاورم که با زندگی او در تضاد بوده باشد. نتوانستم هیچ عنصر عاطفی را وارد اثر کنم. دلم می‌خواست از این بعد هم برای ایجاد جذابیت، بخشی را به کار اضافه کنم. ولی عمر کوتاه شهید مجال چنین حوادثی را به او نداده بود. همه عمرش را در مبارزه سیاسی گذرانده و مدتی در مقر حزب بوده و بعد هم به شهادت رسیده بود. من هم با همین مصالح و متزیال کار را شروع کردم و به پایان رساندم.

در زندگی‌نامه، حتی حوادث خیالی هم باید در خدمت تثبیت شخصیت واقعی فرد باشد. نباید خلاف واقع چیزی نوشته شود. مثلاً زندگی «فرانسس قدیس» از این دسته است. «فرانچسکو» ایتالیایی از نگاه خودش این قدیس را معرفی کرده، در فیلم بعدی زندگی اجتماعی فرانسس و در فیلم دیگری به شخصیت عرفانی و معنوی قدیس پرداخته است. اینکه هنرمند از نگاه خودش فردی را معرفی کند، کار ملموس‌تر می‌شود.

کاری که در حال حاضر در دست تألیف داری چیست؟

در حال حاضر چند کار فانتزی دارم. هر از گاهی پرداختی روی آنها انجام می‌دهم. سعی دارم «کوه روی شانه‌های درخت» را فیلمنامه کنم. خیلیها بر این باورند که این اثر، فیلم جذابی خواهد شد. ویژگیهای حادثه‌پردازی، فلاش‌بکها، توصیفات و اقلیم خاص داستان باعث می‌شود که این تصور، قوت پیدا کند. امیدوارم فرصتی دست بدهد و این فیلمنامه را بنویسم. زندگی امام سجاد (ع) را در حجم شصت، هفتاد صفحه برای کودکان و نوجوانان می‌نویسم.

دغدغه شما در عرصه ادبیات داستانی چیست؟

نوشتن رمان و اینکه فرصتی برای آن ندارم، یکی از دغدغه‌های من است. نوشتن داستانهای فانتزی کودکانه با درونمایه‌های فلسفی را هم دوست دارم. این نوع کارها در عرصه ادبیات کودک و نوجوان بسیار کم انجام شده است. امروز در ادبیات جهان مطرح

می‌شود که بیایم و فلسفه را برای کودکان طرح کنیم تا کودکان و نوجوانان را با مبانی فلسفه آشنا شوند. چون نگاه تحلیلیگر و انتقادی و متفکرانه در دل فلسفه وجود دارد و بچه‌ها خوب زندگی کردن را با همین دیدگاه می‌توانند یاد بگیرند.

کارهای پژوهشی هم دارم. موضوع تخیل در آثار و ظرفیت آن برای جذاب شدن هر اثر، یکی از مسائلی است که در عین اهمیت، کمتر لحاظ می‌شود. طرح این پژوهش را نوشته‌ام و به یکی از نهادهای وابسته به ادبیات داستانی ارائه داده‌ام. در صورت تصویب طرح کار را آغاز خواهم کرد.

با توجه به این که راجع به جایگاه تخیل در ادبیات داستانی صحبت کردید، می‌خواهم بدانم به نظر شما آثار مستند و خاطره‌وار جذابیت بیشتری برای مطالعه دارند یا زندگی‌نامه‌های داستانی؟

خاطره از زندگی‌نامه داستانی کشش بیشتری دارد. چون با نثر روان، گویش شخصی افراد و عاری از پیچیدگیهای تکنیکی و فنی نوشته می‌شوند. وقتی حرف زندگی‌نامه داستانی پیش می‌آید نویسنده هم سعی خود را می‌کند که یک شیوه بیان، زبان و فرم داستانی به کار بدهد و سادگی اثر را دستخوش تحول می‌کند. معمولاً برای خواننده‌های عوام، خواندن این قبیل کتابها دشوار است. مثلاً در خاطره، فرد هر چه را که می‌داند به راحتی بیان می‌کند ولی در داستان هر نوع اطلاعاتی باید در زمان مناسب و از بان شخصی خاص به خواننده منتقل شود که همینها کار را پیچیده می‌کند.

خاطره شیرین است و اگر نویسنده قلم خوبی داشته باشد. می‌تواند به قدرت کار بیفزاید. به طور مثال برای فنی شدن داستان باید حتی روایتها با دقت بیان بشوند. من برای نوشتن «کوه روی شانه‌های درخت» از زاویه سوم شخص استفاده کردم. بعضی جاها مجبور شدم از زاویه من راوی، وقایع را بگویم. که به نظر من می‌رسد این قسمتها خیلی غیر تکنیکی و سطحی شده‌اند و ای کاش همه متن به طور یکدست از زاویه دانای کل نوشته می‌شد. در شیوه سوم شخص کار به فضای رمان نزدیک‌تر می‌شود. از شگردهای داستانی راحت‌تر می‌شود استفاده کرد. اطلاعات را می‌شود در اجزاء متن تقسیم کرد و به مخاطب ارائه داد. مبارزات سیاسی نادر در دوران قبل از انقلاب را به ناچار با شیوه اول شخص روایت کردم. در واقع در این قسمت، ناصر برادر نادر، خاطراتی را در دفترچه یادداشتش نوشته که با خواندن آن به بخشی از مبارزات سیاسی نادر پی می‌بریم. برای کوتاه شدن کار و بیان خاطره‌وار آن ناچار به این تمهید شدم که هنوز هم از این کار احساس خوبی ندارم.

کوه روی شانه‌های درخت از چه رو انتخاب شد؟

بر شانه‌های عزیزاده، بار سنگین مسئولیت حضور در حزب و حضور در سپاه، به صورت توأمان قرار داشت. این وضعیت همان نماد درختی است که کوه را بر شاخه‌های خود نگه دارد. کار بزرگی که شهید عزیزاده در سپاه انجام داد و عده زیادی از سران حزب کومله را در کردستان از بین برد، واقعاً بیانگر معنای عنوان اثر است.